

سهراب های قبیلهٔ من

تصنیف هایی در دستگاه های موسیقی ایرانی

حسین صفاری دوست (واله)



سرشناسنامه	: صفاری دوست، حسین، ۱۳۲۸.
عنوان و نام پدیدآورنده	: سهراب های قبیله من: غزل و تصنیف هایی در دستگاههای موسیقی اصیل ایرانی / حسین صفاری دوست «واله»
مشخصات نشر	: تهران: رُهام، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۸۹ ص
شابک	: 978-964-5696-87-8
یادداشت	: فیپا
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۱۴.
موضوع	: ترانه های ایرانی.
رده بندی کنکره	: PIR ۸۱۳۴ / ف ۲۴۵ س ۹ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی	: ۸ فا ۱/۶۲
شماره کتابشناسی	: ۳۳۱۴۷ - ۸۵م



انتشارات رُهام
 سهراب های قبیله من
 اثر: حسین صفاری دوست
 چاپ اول: ۱۳۸۸
 چاپ: دالاهو
 لیتوگرافی: ندا ۷۷۵۲۳۱۶۹
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۶-۸۷-۸

دفتر نشر - تهران: میدان انقلاب، کارگر جنوبی، خیابان روانمهر، کوچه دولتشاهی پلاک ۲۳۷

تلفن: ۶۶۴۱۴۲۲۸ تلفکس: ۶۶۹۷۱۲۰۲

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

۳۰	نشانه‌ی ایران	۷	مقدمه
۳۱	آخر زندگی	۹	قیام محبت
۳۲	تنها در باد	۱۰	خاکستر ققنوس
۳۳	حرف عزیزم	۱۱	طاقت
۳۴	صبر کن عمر	۱۲	کاکل آفتاب
۳۶	در بسته روزگار	۱۳	گل گم شده
۳۷	فرزند زال اینگونه است	۱۴	بی حریف
۴۰	نشان وفاداری	۱۵	خوار روزگار
۴۱	خلوت نشین	۱۶	خورشید بدست ماه
۴۲	کشتی بر آب	۱۸	سرغ شب خوان
۴۳	دلزده	۲۰	تنهایی
۴۴	همزبانی نیست	۲۱	بی سر نوشت
۴۵	ساعر عاشقانه	۲۲	گریه‌ی بی امان
۴۶	عید فراموشی	۲۳	کوچه‌های بی مست
۴۷	بیهوده سرزدن	۲۴	بهار صدا می‌کند
۴۸	عبار خراسان	۲۶	سایه‌ی درخت پیر
۴۹	تهی در گوشه خرابات	۲۷	قتاری ساکت
۵۰	حریم	۲۸	با قریدون
۵۱	گل دیگر بچو	۲۹	گوهر مردی

۸۶ آه، حسین جان	۵۲ مویه کنان سر بزیر
۸۷ ظلم زمانه	۵۴ بهار گم شده
۸۹ اجاق خاکستر	۵۵ تدبیر از دست شد
۹۰ سکوت	۵۶ سفره‌ی هفت سین
۹۱ منحنی خورشید	۵۷ غزل یاد
۹۲ نبض زمان	۵۸ تمکین
۹۴ جنون شاعر	۵۹ قهر آسمانی
۹۶ کینه	۶۰ لحظه بیم
۹۸ آمدن بهار	۶۱ خم اندیشه
۹۹ شال عزا	۶۲ دو سهراب
۱۰۰ سرنوشت سیاه	۶۴ تیغ و استخوان
۱۰۲ هوای آمدن ات دارم	۶۷ سرگذشت
۱۰۳ مردی خمیده گنر داشت	۷۰ تهمینه مویه می‌کند
۱۰۵ گواهی	۷۲ بی درمان
۱۰۶ همدم درد	۷۳ سیاوش سرخ
۱۰۷ دریای تهمت	۷۴ خدای عشق
۱۰۸ آه بیدلان	۷۵ آمدن عید
۱۰۹ نعره‌ی شبانه	۷۷ مو سفید یک پا
۱۱۰ خون دل گل	۷۸ گل بی باغبان
۱۱۱ خانه و سکوت تلخ	۷۹ امان خواه
۱۱۲ اسیر ماتم	۸۰ زال این روزگار
۱۱۳ نسیم موی دوست	۸۱ خمیده‌ی ترانه خوان
۱۱۴ بیزاری	۸۳ مور و پرکاه
۱۱۶ بی سر انجام	۸۴ سبوی آتش
۱۱۷ ردای محبت	۸۵ قایق پیر

۱۴۸	بهار خاطره.....	۱۱۹	باغ سرخ فریاد.....
۱۴۹	مرغان عاشق.....	۱۲۰	میهمان خنجر.....
۱۵۰	غریبی.....	۱۲۱	رفیق یاران باش.....
۱۵۱	قفل جدایی‌ها.....	۱۲۲	آرزوهای تکراری.....
۱۵۲	آخرین کلام.....	۱۲۳	شتاب در زمان.....
۱۵۳	مجنون خانه نشین.....	۱۲۴	یاد.....
۱۵۴	گل کم شده.....	۱۲۵	لوح ماتم.....
۱۵۵	یار جنون.....	۱۲۶	راز بسته.....
۱۵۶	قطار زندگی.....	۱۲۷	آرزو بر باد.....
۱۵۷	تویمان.....	۱۲۸	کجایی، کجایی.....
۱۵۸	چشم زمانه.....	۱۳۰	کو بهارت؟!.....
۱۵۹	افسونگر.....	۱۳۱	دیدن ستاره.....
۱۶۰	یادگاری.....	۱۳۲	مرحم کن.....
۱۶۱	چشمه‌ی خون.....	۱۳۳	زهر تاب.....
۱۶۲	چه میدانی.....	۱۳۵	یقینان بی حاصل.....
۱۶۳	کفتر عاشق.....	۱۳۶	هدیه‌ی غم.....
۱۶۴	عید جمشید می‌آید.....	۱۳۷	سرنوشت تلخ یک مرد.....
۱۶۵	عشق رفته.....	۱۳۸	عاشق زندگی.....
۱۶۶	خاطرات فسرده.....	۱۳۹	چرا اینجا ماندی.....
۱۶۷	هنگام رفتن.....	۱۴۰	مجنون بی سرو پا.....
۱۶۸	منتظر.....	۱۴۲	هو روزه عمر.....
۱۶۹	عطر خاطره.....	۱۴۳	ماه سر بریده.....
۱۷۰	بخت بد.....	۱۴۴	تشان آرزو.....
۱۷۱	قفس.....	۱۴۵	زاده‌ی رنج و کار.....
۱۷۲	بیابا که بخوانم.....	۱۴۶	بی دل خواه.....



مرکز موسیقی بتهوون شیراز

۱۸۴..... چشمه‌ی امید.....	۱۷۳..... غم جوانی.....
۱۸۵..... بهار میاد.....	۱۷۴..... مرگ عاشقان.....
۱۸۶..... کجا روم.....	۱۷۵..... خلوت نشینی.....
۱۸۷..... برکت سفره.....	۱۷۶..... علم کاویان.....
۱۸۸..... دوستان جانی.....	۱۷۷..... نذر.....
۱۸۹..... موج زندگی.....	۱۷۸..... حریم میکده.....
	۱۷۹..... طعنه.....
	۱۸۰..... عالم عشق.....
	۱۸۱..... ساقی عزادار.....
	۱۸۲..... پرواز.....
	۱۸۳..... پادشای دیگر.....

قیام محبت

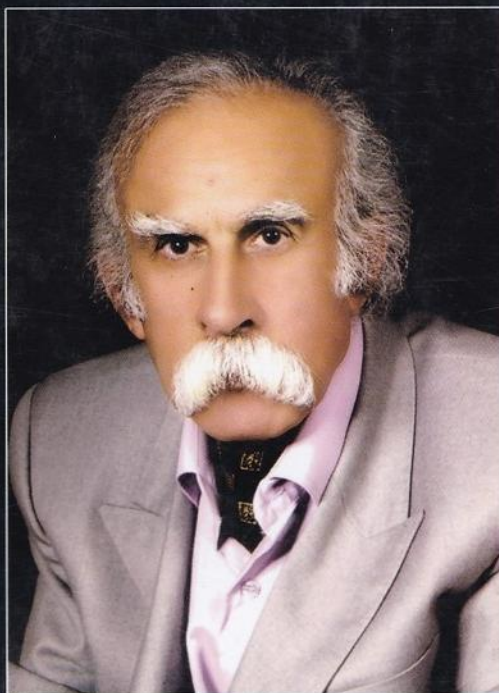
شجاع باش عزیزا که فصل فاصله هاست
تمام مزرعه رنگین زخون یکدله هاست
زبان شکوهات ای دوست دشنه‌ای سرخ است
بدشت لُخت شقایق نشان که ولوله هاست
ستاره چین شب عشق می‌شود آن دست
که در قیام محبت عجین مشغله هاست
بیاغ خاطره خورشید را تو مهمان کن
چرا که شهر عبوس ست و دشت بی گله هاست
صدای زخم سر گرده‌ی تو می‌گوید
که بهر خون عزیزان ببین معامله هاست
تمام آرزوی مرغک صدا این است
که بشکنید قفس را بهار غلغله‌ها ست
کویر زندگی اینک به عابری شاداست
باین امید غزل خوان راه قافله هاست
به پیشگاه تو ای خلق خسته می‌گویم
رفیق راز رفیقان ره بسی گله‌ها ست
به چشم شهر بیا ویز مشعل خورشید
که بی چراغ عزیزان چه تنگ حوصله هاست
تو «واله» اسب ظفرمند عشق را زین کن
که مرگ اهرمن است و شکست سلسله هاست

خاکستر ققنوس

ققنوس مرده‌ای که به خاکستر من است
مشتی شراره ایست که در اخگر من است
من رو به عشق کرده و عشق از دلم جداست
چون یک غلاف مانده تهی، خنجر من است
آه از غروب ملتمس چشم رهروان
کین جا فتاده تلخ کنون در بر من است
من خود ثنای چشم سیاهش همی کنم
او بی وفاست باعث درد سر من است
باید گذشته باشدش آن روزهای خوب
آن قیس روزگار که در باور من است
لیلای من که ماه نگهبان چشم اوست
خود تشنه‌ی پیاله خون‌تر من است
هیئات از این زمانه که مانده ست در قفس
سیمرغ پر بریده که زال زر من است
این پیرهن که سوخته از تاب تب کنون
گویا که همنشین تن آذر من است
«واله» عجیب نیست در این تنگنای تلخ
هر کس برای جایزه فکر سر من است

طاقت

اگر چه طاقت من از ستاره بیشتر است
یقین که در سخن ام صد هزار بیشتر است
مخند بر دل پُر موج بی کرانه‌ی من
که این سراب تلاطم نشان بحر و بر است
به ماهی ئی که فتاده ست اندر این سیلاب
حسد مبر که دچار غذاب شورو شر است
بر آسمان پُر ابری که روی چشم‌ام بود
چه جای گریه که خود قطره‌های بی ثمر است
بریز بر نگه گُر گرفته‌ام آبی
که این معامله میزان خشم خشک وتر است
به «واله» گفته در آن روز تیغ بی‌رحمات
سزای چون تو شروری کمینه ترک سر است



کُشد حسادت این طبع من حریفان را
پنانکه لقمهٔ سنگین، کرسنه مهمان را
تعجب من از این فاسدان همه این است
به شعر من نکنند فهم، مدح انسان را

